

## فنون فقهی، راهکاری جهت

## توان مهندسازی و توسعه فقه

احمد مبلغی

معمولاً دانش‌ها تجارب انتقال‌پذیر و ارزش‌مند خویش را در بخش‌های مختلف و بسترهای مورد علاقه خود، به فئونی مبدل می‌سازند که از استادان به شاگردان و از نسل پیشین به نسل پسین ودیعه داده می‌شوند. به همان میزان که هر دانش، چشم‌اندازی سترگ‌تر و مناسباتی پیچیده‌تر را در خود پروراند، باشد، نیازمندی آن به فنون و مهارت‌های مناسب برای موقعیت‌های متفاوت، بیشتر خواهد شد.

دانش فقه از جمله دانش‌هایی است که نه تنها چشم‌اندازی مهم دارد که معمولاً درگیر حل و وضعیت‌هایی می‌شود که به لحاظ پیوند خوردن با موقعیت‌هایی چندگانه و چندسویه، پیچیدگی به بار می‌آورد؛ هر فقیه از سویی درگیر مطالعه‌ای متن‌شناسانه می‌گردد و به متونی برمی‌خورد که یا در جایگاه منابع تشریح‌قدمتی بیش از هزار سال را با خود همراه دارند و یا گرداگرد متون منابع انباشته شده‌اند و مجموعه آرای فقیهان را در تاریخ باز می‌تابند، و از سوی دیگر، در تنگناهای ضرورت لحاظ و مراعات خصلت‌های تفاوت‌یابنده زمانی

و مکانی قرار می‌گیرد. بی‌گمان، پیوند خوردن سرنوشت فتوی‌دهی با مجموعه‌ای گسترده از مسائل سخت و غامض، وضعیتی چندلایه را برای دانش فقه رقم زده است. از این روی، فقه را نه می‌توان و نه شاید که دانشی متکی بر مهارتی محدود و صرفاً برخاسته از بستری واحد دانست.

### تعریف و ویژگی‌های فنون فقهی:

فنون فقهی را باید تکرار مهارت‌های فقیهان و توانمندی‌های آنان در مواجهه با یک یا چند موقعیت یا وضعیت خاص دانست. توضیح این که: بسیاری از حوزه‌های معرفتی درون فقهی - و گاه برون فقهی - پس از چندین بار بررسی حرفه‌ای توسط یک یا چند فقیه تجاربی را در خود گنجد می‌آورند که رفته رفته به بخشی از روش مندی فقهی و قطعه‌ای از رویکرد فقیهان بدل می‌شوند.

بدین سان فنون فقهی، شامل آن دسته از مهارت‌های فقهی می‌شوند که از موقعیت ذهنی و شخصی اولیه، فاصله گرفته و خصلتی نسبتاً عمومی و عینی یافته‌اند. بنابراین، هرچند مهارت‌های فقیهانه بسیار مهم به شمار می‌روند و از اصلی‌ترین عوامل توان مندی برخی از فقیهان به حساب می‌آیند، با این حال این مهارت‌ها تنها هنگامی این فرصت را می‌یابند که به صورت میراثی ماندگار، از فردی به فرد دیگر منتقل شوند و از وضعیت شخصی و اختصاصی تا موقعیت عمومی و فراگیر ارتقا یابند که تبدیل به فنون فقهی گردند.

البته این ادعا که: شکل‌گیری یک فن فقهی نیاز به هم‌داستان شدن همه عالمان دارد، سخنی نادرست است بلکه آنچه لازم می‌نماید، برقراری نوعی



توافق است که سطح قابل توجهی از فقیهان را فرا گرفته باشد.

از جمله اصلی‌ترین خصلت‌های فتون فقهی را می‌توان ویژگی‌های زیر برشمرد:

### ۱. برخورداری از عینیت قابل شناسایی:

فتون فقهی، نمایان‌گر عینیتی قابل شناسایی می‌باشند و نه ذهنیتی مرموز به سلاقی فردی و خصلت‌های شخصی. به تعبیر دیگر، فتون فقهی شامل آن دسته از مهارت‌های فقهی می‌شوند که از موقعیت ذهنی و شخصی اولیه، فاصله گرفته و خصلتی نسبتاً عمومی و عینی، و طبعاً شناسایی‌پذیر، یافته‌اند، زیرا از سوی بسیاری از فقیهان یک یا چند دوره مهم فقهی، به رسمیت شناخته شده و از حدّ ادعایی صرفاً توجه‌برانگیز یا مهارتی‌نه‌چندان‌فراگیر عبور کرده‌اند.

### ۲. برخورداری از زبانی مناسب برای توصیف‌پذیری:

فتون فقهی آن دسته از مهارت‌هاست که از زبانی مناسب برای توضیح داده شدن، برخوردار گشته‌اند و هم‌چون بسیاری از مهارت‌های تبدیل‌ناشده به فتون، دارای خصلتی بیان‌ناشدنی و تقریباً شهودی نیستند. به گفته دیگر، توافق بیانی و واژگانی برای توصیفشان فراهم آمده و به تشّتی ویرانگر در توصیف‌پذیری دچار نیستند. به عبارت بهتر، مراحل تولد و زایش را پشت سر نهاده و نوعی از اجماع، هرچند گاه محدود و شکننده را، در توضیح اصلی‌ترین بخش‌های خود پشت سر گذارده‌اند.

### ۳. انتقال‌پذیری:

فتون فقهی، در نتیجه مطرح بودن در میان جمعی از عالمان (خصلت اول)



و برخورداری از زبان و ادبیات مناسب (خصلت دوم)، این خصلت را یافته‌اند که قابلیت گسترده‌ای، را هرچند به صورت نسبی، برای انتقال پیدا کنند.

#### ۴. دنباله و ماهیتی تاریخی دارند:

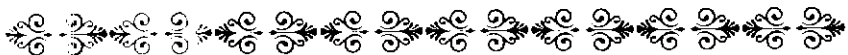
فنون فقهی، برخلاف مهارت‌های شخصی که معمولاً با مبدعان خویش شناسایی می‌شوند و معمولاً تاریخی مدوّن را نمایندگی نمی‌کنند، جنبه‌ای به وضوح تاریخی دارند و بر دنباله‌ای تعقیب‌پذیر در گذشته دلالت می‌کنند. گزاره نیست که شکل‌گیری فنی را در دل دانشی به شکل‌گیری خود دانش تشبیه کنیم، چرا که هر دو تنها زمانی متولد می‌شوند که نوعی هویت تاریخی، تمایزدهنده برایشان حاصل آید و توافقی از جانب مجموعه‌ای از عالمان، گرداگرد آنها شکل گیرد.

#### ۵. جای گرفتن در دل فقه:

فنون فقهی در نتیجه خصلت‌های چندگانه فوق در دل فقه جای گرفته‌اند و به بخشی از ادبیات این دانش تبدیل گردیده‌اند. از این رو در کاربرد این دانش، نقش ایفا می‌کنند.

#### فنون فقهی شکل گرفته در تاریخ:

ردیابی همه مهارت‌ها و فنون فقهی کاری مشکل است. بسیاری از این مهارت‌ها خیلی سریع و در یک برهه خاص شکل گرفته و پس از برآوردن نیازهای فقهی پایان یافته‌اند. مهارت‌هایی از این دست را نمی‌توان در تاریخ مدوّن فقه و عبارات فقها ردیابی کرد. تنها نگاه به تفاوت‌ها و شیوه‌های نگرش فقهی هر دوره و تلاش برای شناسایی مهارت‌های شکل‌دهنده به چنین نوع‌هایی ما را به



سمت شناسایی این فنون رهنمون می‌شود؛ ولی گذشته از فنون کوتاه عمر و کم‌مصرف، تعدادی از مهارت‌ها و فنون فقهی نقشی تاریخی و تأثیرگذار را در این دانش بازی کرده‌اند که شناسایی آنها ما را در شناخت مسیر تحول در دانش فقه یاری می‌بخشد.

بررسی و مطالعه فقه شیعه و اهل سنت نشان می‌دهد که دست کم چند فن اصلی فقهی در تاریخ شکل گرفته است<sup>۱</sup>:

الف. قواعد فقهی؛<sup>۲</sup>

ب. اشباه و نظایر؛<sup>۳</sup>

ج. فروق فقهی؛<sup>۴</sup>

د. فن حیل شرعی؛<sup>۵</sup>

هـ. فن معماگویی فقهی؛

و. علل الشرایع؛<sup>۶</sup>

ز. مقاصد الشریعه.<sup>۷</sup>

می‌توان ادعا نمود: عمدتاً در قرن هفتم اوج‌گیری مهارت‌گرایی و فن‌گرایی در فقه اتفاق افتاده، هرچند شکل‌گیری پاره‌ای از آنها در قرن‌های پیش از آن رخ داده، و البته فنونی نیز در قرن‌های متأخر شکل گرفته است. در قرن هفتم علاقه مندی بسیاری به تقسیم فقه به حوزه‌های مهارتی متعدد و انگشت نهادن بر فنون و قابلیت‌های فقهی به صورت جدا، به وجود آمده بود. قاعده‌گرایی نیز فنی‌پیشرو در کنار دیگر فنون به حساب می‌آمد؛ بسیاری از کتاب‌هایی که در این دوره به تألیف درآمد، بر آن بود تا با جمع‌آوری فنون مختلف و به دست دادن مجموعه‌ای که از هر فن و روشی چیزی را در خود داشت، تلاشی عالمانه را سامان دهد. فی‌المثل کتاب فروق قرافی که



مربوط به همین دوره است همزمان دو فن تفاوت شناسی (فروق) و قاعده شناسی را پی گرفته است.

### رابطه تقویت فنون فقهی با توسعه فقه:

مطالعه فقه با رویکرد به فنون فقهی، از آن جهت شایان توجه است که افزون بر ره آورد تاریخ شناسانه در حوزه فقه، زمینه هدف مند و گسترش پویای های پاسخگو را در فقه فراهم می آورد؛ چرا که شناسایی فنون فقهی از یک سوی ما را با آن بخش از میراث فقهی مان آشنا می کند که سهمی بسزا - چه بخواهیم و چه نخواهیم - در فقه بر دوش دارد و پراکنده نگری کنونی ما را به این گروه از عرصه های مؤثر و سرنوشت آفرین فقهی به سمت شناختی همگن و نهادین سوق می دهد، و از سوی دیگر، (و وجهی مهم تر) مهارت هایی از فقه را در ذهن ما برجسته تر می سازد که قابلیت تبدیل شدن به فنون فقهی را در خود دارند و اگر تلاشی برای زدودن نگاه های سلیقه ای و برداشت های فردی از آنها صورت گیرد، هسته ای مناسب را برای شکل دادن به فنی فقهی در چنته دارند. بی گمان، شناسایی چنین مهارت هایی از اصلی ترین راه ها برای گسترش کیفی فقه است. در واقع، سخن راندن از فقهی پویا بدون برخورداری از فنونی که این پویایی را سامان بخشند، گزافه خواهد بود. از این روی، جهت گیری های آرمانی ما در ارتباط با فقه تنها هنگامی رخت واقعیت بر تن می پوشند که در عمل با پی گیری روندهای مؤثر در تحققشان حمایت گردند. دست یابی به فنون فقهی و تبدیل سلیقه ها و مهارت های ارزش مند ولی محدود به وضعیت های فردی و تعمیم ناپذیر به توانایی هایی هدف مند و پرداخته شده در قالب فنونی با قابلیت تعمیم، از جمله نخستین



کارهایی است که در این راه باید به آنها پرداخت.

در تأیید آنچه گذشت می‌توان گفت در گذشته نیز فقیهان در واکنش به رویدادها و نیازهای جدید - که فقه با آن روبرو می‌گشت - مهارت‌هایی را تقویت می‌کردند که به توان‌مندسازی فقه بیانجامد. در واقع، تقویت مهارت‌ها، کوششی مثبت و سازنده بود که شرایط رویارویی با وضعیت‌های جدید به آن نیاز داشت. بدین لحاظ می‌توان فنون فقهی را از جمله راه‌کارهایی دانست که فقه را برای پاسخ‌دهی به نیازهای نو یاری می‌رساند. در واقع فقیهان گاه به توان‌مندسازی فقه یا دانش‌های وابسته به آن، همچون: اصول دست‌می‌زدند و گاه می‌کوشیدند تا از ره‌گذر توان‌مندسازی مهارت‌های پیرامون فقه، آن را به پاسخ‌گویی به نیازهای نو توانا سازند.

و اینچنین شکل‌گیری فنون فقهی، ارتباطی مستقیم با نیازهای فقه دارد؛ فقه برای گذر از چالش‌ها به مهارت‌هایی نیاز دارد که انباشته از تجارب است و تجربه‌های موجود در هر مهارت، به ایجاد یکی از این فنون می‌انجامد. شایان توجه است، بسیاری از فنون فقهی تنها تا هنگامی اهمیت می‌یافتند که به آنها نیاز بود؛ برخی از این فنون، با ایفای نقش تاریخی خود از صحنه کنار نهاده می‌شدند و برخی دیگر نیز با ابداع مهارت‌ها و فنون کامل‌تر - که علاوه بر کارایی‌های آنها مزایایی بیشتر را به همراه می‌آوردند - از صحنه حذف می‌گشتند.

اگر بخواهیم نمونه‌ای در این زمینه ارائه کنیم، به قواعد فقهی می‌توان اشاره نمود.

نگاهی به تاریخ فقه، موارد بسیاری را به ما نشان می‌دهد که فقیهان یک دوره با استفاده از ظرفیت نهفته در تعمیق قواعد فقهی، طرحی نو را در ادبیات



فقهی درانداخته اند. تاکنون رویکردهای زیر نسبت به قواعد فقهی به وقوع پیوسته است:

الف. رویکرد به قواعد فقهی با هدف تقویت فقه المقاصد (که خود یک فن فقهی است)؛

ب. رویکرد به قواعد فقهی با هدف اصلاح نظام آموزشی؛

ج. رویکرد به قواعد فقهی با هدف پاسخ گویی به نیازهای قانون گذاری؛

د. رویکرد به قواعد فقهی با هدف برقراری ارتباط میان فقه و حقوق.

معرفی فقه در قالب یک نظام حقوقی.

در زیر توضیحی را درباره هر یک ارائه می نمایم:

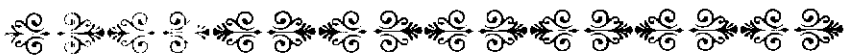
یکم. رویکرد به قواعد فقهی با هدف تقویت فقه المقاصد: اهل سنت در قرن پنجم و ششم بر آن بودند که همه قواعد از دل قاعده «جانب المصالح و در المفاسد» برخاسته اند. این زاویه نگاه و چشم انداز شناخت می کوشید تا فقه اسلامی را فقهی مصلحت جوی و مفسده گریز معرفی کند.

اثبات این وضعیت و تشریح آن به مجالی دیگر نیازمند است.

دوم. رویکرد به قواعد فقهی با هدف اصلاح نظام آموزشی. شهید اول در کوشش های خود برای تهیه متنی گویا و موجز درباره نظام آموزشی به تألیف کتاب الفوائد و القواعد دست زد.

سوم. رویکرد به قواعد فقهی با هدف پاسخ گویی به نیازهای قانون گذاری: هنگام حکم رانی عثمانیان، علمای اهل سنت نیاز به قانون را در جامعه احساس می کردند. این نیاز که با آشنا شدن عثمانی ها با فرایندهای قانون محور در جامعه ایجاد شده بود، آنان را بر آن داشت تا فقه را در این زبانه پاسخگو کنند.

علمای اهل سنت در این دوره، از یک سوی، حکومتی، پیش روی خود





می دیدند که ضمانت اجرای قوانین را برای آنها فراهم می آورد و از سوی دیگر، دل بستگی اصلی آنها به فقه و روندهای فقیهانه بود.

واکنش علمای این دوره به علاقه مندی حکومت برای برقراری نظامی قانونی در قالب توانمندسازی یکی از مهارت های جانبی فقه یعنی قواعد فقهی اتفاق افتاد. آنان به این نتیجه رسیدند که قواعد فقهی را می توان قانون حکومت دانست، به دیگر سخن: تبدیل قواعد فقهی و مواد لازم الاجرای قانونی در این برهه از تاریخ فقه اهل سنت، تلاشی برای توانمندسازی و بازسازی یک مهارت سنتی (قواعد فقهی) در قالب روندی جدید (مواد قانونی) بوده است. نگارش کتاب معتبر و پراهمیت «الاحکام العدلیه» حاصل همین رویکرد است. جالب آن که این کتاب در مدت های طولانی، قوانین بسیاری از کشورهای اسلامی را شکل و سامان می داد. بر این کتاب، بعدها شرح های بسیاری نوشته شد و تا مدت ها منبع مهم حقوق اسلامی در مطالعات سنی مذهبان باقی ماند؛ نقشی که این کتاب تا اندازه ای هم چنان آن را ایفا می کند.

چهارم. رویکرد به قواعد فقهی با هدف برقراری ارتباط میان فقه و حقوق و معرفی فقه در قالب یک نظام حقوقی: پس از انقلاب و به ویژه هنگامی که مطالعات مقایسه ای و مقارن میان حقوق و فقه اسلامی در دانشگاه ها و حوزه ها انجام پذیرفت، فقه شیعه به سمت توانمند سازی خود در راه ایجاد قوانین حکومتی با استفاده از قواعد فقهی، گام برداشت. امروزه بسیاری بر این باورند که اصلی ترین راه تدوین یک نظام حقوقی برآمده از منابع اسلامی، شناسایی و مطالعه ژرف و گسترده در قواعد فقهی است. این اعتقاد که: به قواعد باید نقشی بیشتر در فقه معاصر بخشید، هنگامی اهمیت می یابد که بدانیم بسیاری از ظرفیت ها و قابلیت های قواعد هم چنان ناگشوده و فروخته باقی مانده است.



## توسعه و بازسازی فنون فقهی:

تأکید بر برخی از فنون به جای مانده از گذشتگان، هم چون قواعد فقهی و تلاش برای شناسایی نکات مثبت آنها نیز می‌تواند به بهبود این وضعیت کمک رساند. شاید بی‌راهه نباشد که بگوییم: هرچند برخی از مهم‌ترین مهارت‌های فقهی در تاریخ فقه به فنونی رسمی در این دانش بدل شده، این فرایند از یک سوی چندان کامل و همه‌جانبه صورت نگرفته و از سوی دیگر هیچ‌گاه عمیقاً در یک رویه برنامه‌ریزی شده و هدف‌مند قرار نداشته است و معمولاً محصول نگاه‌هایی ناخواسته هر چندگاه دقیق بوده است. در چنین وضعیتی حتی میراث‌های ما از فنون گذشتگان نیز چندان کامل نیستند که به راحتی به کار فقه‌آید؛ بلکه باید خود از نو موضوع مطالعه‌ای جدید قرار گیرند و برای تکمیل و تصحیح برداشت‌های سنتی از کارکرد، ابعاد و ظرفیت‌هایشان تلاش به عمل آید.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت: کوشش‌های گذشته در تقویت فنون فقهی هریک در بخشی از تاریخ فقه به نقش‌آفرینی پرداخته و دست‌کم سایه‌ای سنگین بر بخشی از تاریخ فقه شیعه انداخته‌اند، با این حال همه مباحث گذشته در فنون فقهی لزوماً برای امروز مناسب و طرح‌شدنی نیست. کارکرد برخی از آنها هم چون: اشباه و نظایر، در برهه‌های دیگر و متأثر از تحولات فقهی در قالب فنون دیگر، هم چون: قواعد، تأمین‌گشته و به نوعی دیگر برآورده شده است، ولی بی‌گمان چند فن مهم فقهی - که به آنها اشاره شد - نقشی مهم در تاریخ فقه بازی کرده‌اند. در این میان، برخی از آنها هم چون: قواعد، معمولاً سهمی مهم را در بخش‌های مهم فقه شیعه بر دوش گرفته‌اند و گاه زبان‌هایی



را به خورد دیده‌اند که به محور تحرك بخش و عامل جلوبرنده در تفکر یا برداشت فقهی بدل شده‌اند.

### دو حوزه مطالعاتی قابل ارتقا تا سرحد فونونی فقهی:

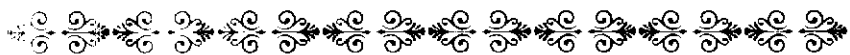
غرض از طرح نکته‌ای که پیش‌تر گذشت نشان دادن فونونی است که لزوماً فرازمانی و فرامکانی نیستند و گاه کارکردهای مناسب با موقعیت و زمانی نه چندان فراخ را بر دوش می‌گیرند. با توجه به این نکته می‌توان به توصیه‌ای که در پیش می‌آید با دقت نظر افزون‌تری نگریست.

الف. یکی از مباحث جالب توجه در فقه معاصر که می‌توان آن را تا سرحدیک فن فقهی ارتقا بخشید، مبحث نظریه‌های فقهی است. مع الأسف، رویکرد به این مبحث حتی تا آن مقدار نبوده که بتوان به روشنی از شکل‌گیری مهارتی در ارتباط با شناسایی نظریه‌های فقهی (چه در طول تاریخ فقهی و چه در دوره حاضر و معاصر) سخن گفت. هرچند به هر روی تلاش‌هایی برای حرکت به این سمت در فقه شیعه اتفاق افتاده که باید آنها را به جد گرفت و مغتنم دانست. شکل‌گیری فنی که فقه را در قالب نظریه‌های آن تفکیک و شناسایی نماید، از یک سوی، دنباله تاریخی و تطور نظری در برداشت‌های موازی و رقیب از مباحث مختلف فقهی را مشخص می‌سازد و خاستگاه نظریه‌های مختلف را در دل تاریخ فقه برملا می‌کند و نظمی عالمانه را جانشین بی‌نظمی و درهم‌آمدگی فعلی می‌سازد و از سوی دیگر، راه را برای مطالعه‌های جدید باز می‌کند؛ مطالعاتی که جایگاه و مبانی مورد تأکید خویش را می‌شناسند و کمتر در منجلاب برداشت‌های سلیقه‌ای و نه‌چندان منقح از فقه فرومی‌روند. علاوه بر همه اینها، شکل‌گیری چنین فنی در فقه، سطح نقد فقهی را به صورت کاملاً



چشمگیری ارتقا خواهد بخشید و درك انتقادی نظریات از همدیگر را به جای دل مشغول شدن به مباحث فرعی و حاشیه‌ای، به مبانی اصلی و شکل دهنده (چه به صورت تاریخی و تکاملی و چه به صورت مبانی فراموقعیتی و پیش فرض انگارانه) هدایت خواهد کرد. تنها در این صورت است که انبوه نقدهای کمتر قانع کننده و بیشتر تورم‌زا را به گروهی از نقدهای بیشتر راه‌گشا و کمتر پر حجم و تعداد بدل خواهد کرد. در چنین وضعیتی، نقدهای جدیدتر بر دوش نقدهای قبلی سوار می‌شوند و خود آغازی برای ایجاد تحولی جدید و نه افزایش تراکمی خسته کننده، پیرامون مباحث سالخورده و کمتر تحرك پذیر می‌گردند. بی‌گمان، شکل‌گیری چنین وضعیتی، مشخصاً استنباط را دچار تحولی رو به جلو می‌نماید و وضعیت نه چندان به سامان فعلی را که بر اساس حرکتی کند اتفاق می‌افتد، دگرگون می‌سازد.

ب. نمونه دیگر «علل الشرایع» است. توضیح این‌که: اگرچه در گذشته نظریه زمان و مکان در اصول اتفاق افتاده و اکنون نیز سخن از آن به میان آمده است؛ ولی فقیهان باید تدابیری بیندیشند که مستقیماً، و نه با واسطه اصول، این دانش را توانمند سازد. از جمله این تدابیر - که فقیهان شیعه در گذشته‌های دور اندیشیدند - تأکید بر علل الشرایع است. علل الشرایع شیعیان پیش از مقاصد الشریعه اهل سنت شکل گرفت و در تاریخ فقه شیعه نقشی سازنده را ایفا کرد، و بی‌تلاش‌هایی که امروزه برای توانمندسازی فقه با تأکید بر علل الشرایع صورت می‌گیرد به صورت پراکنده و در قالب تک موردی اتفاق می‌افتد که برای پی‌گیری آنها در فقه باید با چشمانی تیز بین به سراغ این حوزه مطالعاتی رفت. تأکید بر حکمت‌های شرعی، نشانه‌هایی هستند که ما را در یافتن راه‌هایی جهت انسجام بخشی و توصیف دقیق‌تر از فقه و اهداف و فلسفه‌های آن یاری می‌رساند.



### پی‌نوشت‌ها:

۱. نگارنده در بحثی در زمینه تاریخ فقه به تفصیل هر یک از این موارد را توضیح داده است.
۲. پیرامون زمان تأسیس قواعد فقهی اختلاف نظر وجود دارد. علمای اهل سنت پی‌ریزی این دانش را به قرن چهارم نسبت می‌دهند، ولی مطالعه فقه شیعیان نشان می‌دهد که: مهارت قواعد فقهی دو قرن پیش‌تر (قرن دوم) در میان شیعه وجود داشته است. با این حال، قرن چهارم را باید زمان شکل‌گیری قواعد فقهی در میان اهل سنت دانست.
۳. این مهارت در قرن ششم هم‌زمان میان شیعیان و اهل سنت ایجاد گردید.
۴. فروق‌شناسی در قرن چهارم و به دست اهل سنت شکل گرفت. این مهارت را باید کار تخصصی اهل سنت دانست که پس از مدتی به میان شیعه نیز راه یافت.
۵. بی‌گمان وقتی از ضرورت فنون فقهی سخن به میان می‌آوریم، به معنای دفاع از تمام آنها و یا ضرورت همه فنون فقهی نیست.
۶. مهارت شناسی علل الشرایع با محوریت امام رضا(ع) در قرن سوم شکل گرفت.
۷. نخستین سرچشمه‌های این مهارت به قرن چهارم بازمی‌گردد. تلاش‌های جوینی را باید اولین طلیعه‌های شکل‌گیری این فن مهم فقهی در اندیشه فقهی اهل سنت دانست. پس از وی غزالی و در دوره بعد شاطبی با پی‌گیری تلاش‌های جوینی به تکمیل مهارت مقاصد الشریعه پرداختند. یکی از مهارت‌های دیرپای در اندیشه فقهی اهل سنت شناسایی مقاصد شریعت است. اصطلاح مقاصد الشریعه در فقه اهل سنت تلاش‌هایی را یاد می‌آورد که به رغم آن‌که در طول تاریخ فقه کمتر به گرمی پذیرفته شده‌اند، از دو قرن پیش به این سوی به صورت تصاعدی مورد توجه روزافزون قرار گرفته‌اند. توانمندسازی این مهارت سنتی در فقه اهل سنت، تدبیری است که بسیاری از نوپردازان فقه معاصر اهل سنت، برای فرار از جمود در الفاظ به آن روی آورده‌اند. جالب آن‌که نه تنها برخی از نوپردازان پیشگام بلکه بسیاری از عالمان سنگین پای‌تر و سنتی‌تر نیز علاقه‌مندی بسیاری در شرایط جدید برای به کارگیری هرچه بیشتر مقاصد الشریعه از خود نشان داده‌اند. فقیهان اهل سنت می‌کوشند تا با تأکید بر مقاصد شریعت و نه الفاظ آن از توقف و ایستایی در مکانی خاص بگریزند و به سمت مقاصد و اهداف شریعت گام بردارند. شناسایی روح و معنای تعالیم شریعت از اصلی‌ترین دل‌مشغولی‌های این افراد است.